

شماره‌ی بعدی
 هفته‌نامه‌ی دوچرخه
 ۱۴ فروردین ۱۴۰۱
 منتشر خواهد شد



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و دوم، شماره‌ی ۱۰۷۳ (۴۲ الکترونیک)، پنج‌شنبه ۲۶ اسفند ۱۴۰۰، ۱۴ شعبان ۱۴۴۳، ۱۷ مارس ۲۰۲۲



تصویرگری: ماشا پرمیف



چرخ اول

دوچرخه و جناب بهار...

• فریبا خانی

این تصویر زیبا، عکس پاهای بهار است. کاری از «ماشا پرمیف». ایشان خود خود بهار هستند. خود جناب بهار که با شلواری به رنگ آسمان، با گل‌های زیبای بهاری، با کفش‌های صورتی خوش‌رنگ به استقبال ما می‌آید.

دیگر است و دوستانم در دوچرخه حتماً صفحات زیباتر و بهتری را برای شما آماده می‌کنند. حالا ما با جناب بهار با همان گام‌زدن‌های آرامشان با همان کفش‌های راحتی که از آن گل و سوسن در آمده است، به سال جدید نزدیک می‌شویم. بچه‌ها! دوچرخه را هرگز تنها نگذارید. مثل همیشه برایش بنویسید. حالا که کاغذی نیست، در فضای مجازی، در تلگرام و همشهری آنلاین آن را بخوانید. دوچرخه و جناب بهار همیشه برای شما بهترین‌ها را خواسته‌اند. خود دوچرخه اگر چه در یک روز زمستانی در دی‌ماه ۱۳۷۹ متولد شد، اما مثل جناب بهار با کفش‌های راحتی صورتی، با گل و سوسن، هر پنج‌شنبه، بهاری برای شما به ارمغان می‌آورد. خوشحالم که بهترین سال‌های عمرم این‌گونه گذشت؛ در کنار شما و دوچرخه و جناب بهار...

کار برای شما لذت‌بخش بود؛ چون شما قدرشناس بودید. شما قدر واژه‌ها را می‌دانستید. حالا بعد از ۲۸ سال کار در مطبوعات ایران و ۲۱ سال کار مداوم برای کودکان و نوجوانان از دوچرخه و از همکارانم در مؤسسه‌ی همشهری خداحافظی می‌کنم. خداحافظ صفحه‌های زیبای دوچرخه، خبر، خانه‌ی فیروزه‌ای، گردون، نیمکت آخر، جزیره. خداحافظ صفحه‌ی چشمه‌ها که دسترنج شما کودکان و نوجوانان بود. چه قدر شعرها و تصویرگری‌ها، داستان‌ها و گزارش‌های شما که برای دوچرخه می‌نوشتید به دلم می‌نشست. خداحافظ شهر فرنگ، کافه دوچرخه، دماسنج و ایستگاه پراز نمایش و نمایشگاه. خداحافظ هدیه‌های دست‌ساز شما نوجوانان، نامه‌های پر حرارت، یادآوری‌های زیبا. خداحافظ و می‌دانم که سال آینده شروعی

بفرمایید جناب بهار؛ قدم شما سر چشم ما. شما معلم گران‌قدری هستید... شما به ما یاد دادید که زندگی بعد از زمستان تمام نمی‌شود. شما یاد دادید همیشه شروعی هست. ما نیز شروع خواهیم شد. باید به لحظه فکر کنیم، به آسمان آبی و ابرهای کومولوس، به رنگ‌های زیبا و شفاف آسمان. من فریبا خانی هستم روزنامه‌نگار و سردبیر هفته‌نامه‌ی دوچرخه که به زودی دوستان عزیزم در دوچرخه را به خدا می‌سپارم. در این سال‌ها بیش‌تر از هر چیز و هر کسی از شما نوجوانان عزیزم آموختم. شما که پر از امید و آرزو و انرژی هستید و باتری‌های ذهن‌های زنگ‌زده‌ی ما را شارژ کردید. از همکاران بزرگواریم در دوچرخه آموختم که با عشق و امید به آینده‌ی ایران، برای کودکان و نوجوانان کار کردند.



تصویرگری: داریا زاریان‌کینا

در آستانه‌ی ولادت حضرت مهدی ع

دربارز شد نسیم آمد

● یاسمن مجیدی



شنیدم کسی بر در می‌کوبید. این اولین صدایی بود که پس از سال‌ها می‌شنیدم! آن چه می‌شنیدم رؤیا بود یا صدایی از آن سوی بیداری؟

چشم‌هایم را پس از خوابی چندین و چندساله باز کردم. برای چند لحظه صبر کردم، اما صدایی نشنیدم. شاید فقط خواب می‌دیدم. پلک‌هایم را دوباره روی هم گذاشتم.

باغ ما سال‌های بسیاری درگیر زمستان بود. ما در یکی از زمستان‌های سخت تقویم، جا مانده بودیم. از آن سال به بعد دیگر چشم به راه هیچ بهاری نبودیم. آن سال در ماه، نه میل به بیداری بود و نه میل به رویش مجدد جوانه‌ها روی شاخه‌هایمان. حیات در رگ و آوند تمام نهال‌ها خشکیده بود. ما از آن چه بر جهان خارج از باغ می‌گذشت چیزی نمی‌دانستیم و راستش دیگر کاری به کار دنیا نداشتیم.

همه‌ی نهال‌ها معتقد بودند این تنها زمستان عمر ما درختان نیست. زمستان‌های دیگری در راه است.

پس نباید به بهارها دل خوش باشیم، وقتی در پس هر بهار، پاییز و زمستانی هولناک در راه است. ما از زمستان می‌ترسیدیم، از رنج از دست دادن و کسی نبود به ما بگوید همین باور و اعتقاد به ناپایداری بهار را می‌توانیم جوری دیگر بخوانیم. حس کردم دوباره همان صدا را شنیدم. بله، کسی به در می‌کوبید. این نمی‌توانست تنها یک خیال باشد، چون به جز من نهال‌های دیگر هم از خواب برخاسته بودند و همه با هم به در می‌نگریستند. چه کسی پشت این در بود؟

در باز شد. نسیم بود که بر در می‌کوبید. او با دیبای معطر بر تن، از در وارد شد. چند سال بود که این عطر را اطراف خود استشمام نکرده بودم!

نسیم رو به روی ما ایستاد و با صدایی آرام گفت: «چه قدر دلم برایتان تنگ شده بود. می‌دانید که کوبیدن شیوه‌ی من نیست. من همیشه به مهر و با قدم‌هایی سبک از کنار خیابان‌ها، درها و پنجره‌ها می‌گذرم. من به‌نرمی لای پرده‌ها می‌پیچم؛ اما برای بیداری، آن هم پس از خوابی این چنین طولانی، دیگر نوازش ساده کافی نیست. من از جانب بهار آمده‌ام!»

- بهار، پیامت را ببر برای باغ و بستانی دیگر.

در چهره‌ی نسیم، اندوهی پیدا شد. گفت: «کدام باغ و بستان؟ هیچ می‌دانید پس از آن زمستان سخت و سنگین

کنم. گفتم: «صبر کن! نگفتی آن باغبان که بود؟»

او ما را به صدای قدم آن خوش‌خبر، آن باغبان، بشارت داد و گفت: «برگ تقویم‌ها از حضور او سبز است و جهان در انتظار دیدن روی اوست.»

نسیم می‌رفت و می‌شنیدم که در گوش باغ می‌خواند: «اراده‌ی ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفان نعمت بخشیم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.»

*سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵، ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی

سخت است اما دوباره برخاستن، دوباره ایستادن و به سبزی نشستن هم شیرین است. ما دل‌تنگ رویش دوباره‌ی جوانه‌ها و دیدن برگ و شکوفه روی شاخه‌هایمان بودیم.

با صدای بلند و از سر شوق گفتم: «من می‌خواهم امسال به بهار برسیم.» دیگری گفت: «می‌خواهم زنده بمانم و از نسل خود درختان دیگری روی زمین ببینم.»

ولوله‌ای میان باغ افتاده بود. نسیم سرخوشانه لابه‌لای نهال‌ها پیچید. او از گرد معجزه‌آسای بهار روی شاخه‌هایمان می‌ریخت. می‌توانستم به جریان افتادن زندگی و حیات را درون رگ‌هایم حس

شما لحظه‌ای چشم‌بگشایید و ببینید چه بر زمین و زمان گذشته است مواظبتان بود. هر سال به انتظار رویش مجدد جوانه‌ها در شما، در گوشتان حدیث امید و انتظار می‌خواند. او می‌دید قصد بیداری ندارد اما از آبیاری ناامید نمی‌شد. به واسطه‌ی حضور اوست که هنوز زنده‌اید. حالا بهار مرا فرستاده است تا به بیداری دعوتتان کنم. شما تنها امید

سرسبزی دوباره‌ی زمین‌اید. پس از این همه سال خوابیدن، دوباره بیداری! کسی آمده بود تا بگوید درست است پشت هر بهار، زمستانی است، اما به همان اندازه نیز بهار دیگری در راه است. که بگوید اگر چه رنج از دست دادن

تمام درخت‌ها خشکیدند؟ همه به‌جز نهال‌های این باغ، به‌جز شما. آن بیرون مدت‌هاست دیگر خبری از سرسبزی نیست.»

نهال‌ها از شنیدن این خبر جا خوردند. یکی از آن‌ها گفت: «اما ما هم سال‌های زیادی در خواب بوده‌ایم. این کم از مرگ نیست.»

نسیم گفت: «داستان شما فرق می‌کند. باغبانی در تمام این سال‌ها، سال‌هایی که شما به میل خود تصمیم گرفتید به خواب طولانی بروید و دیگر جرئت ایستادگی برابر زمستان‌های سخت را نداشتید، با هزار امید و آرزو، برایتان از راه دور آب می‌آورد. او بی‌آن‌که

نوروز امسال با دوچرخه!

ممکن است پیش خودتان بگویید این که نشد ویژه‌نامه‌ی نوروزی دوچرخه! دوچرخه همیشه یک ویژه‌نامه‌ی نوروزی پر و پیمان برایمان آماده می‌کرد، اما این که فقط هشت صفحه‌ی الکترونیک است. خب! متأسفانه شرایط فعلی دوچرخه اجازه نمی‌دهد که مثل سابق، ویژه‌نامه‌های مفصل کاغذی برایتان آماده کند، اما دوچرخه که شما را در تعطیلات نوروز رها نمی‌کند. نوروز امسال هم مثل سال‌های قبل، هر روز در کانال تلگرام و صفحه‌ی اینستاگرام هفته‌نامه‌ی دوچرخه به نشانی [@docharkkeh_weekly](https://www.docharkkeh.com) همراه شما هستیم. قرار است هر روز با هم در بخش «پس کوچی شعر» شعرخوانی کنیم، در بخش جدید «رادیاوایور» داستان صوتی بشنویم و با کلی پست تماشایی و خواندنی دیگر در نوروز هم، هم‌کاب شما باشیم. راستی! دوچرخه عیدی‌تان را هم فراموش نکرده و دو عیدی مجازی ویژه برایتان آماده کرده است:

۱. پی‌دی‌اف شماره‌ی ۵۰۱، ویژه‌نامه‌ی ۳۲ صفحه‌ای نوروز ۱۳۸۸ تا ۲۶ اسفندماه ۱۳۸۷ منتشر شده بود و حتماً بازخوانی آن برای نوجوان‌های قدیمی پر از خاطره‌بازی است و برای نوجوان‌های امروزی هم جذاب و تازه، انگار که ۱۲ سال در زمان سفر کرده باشند و دوچرخه‌ای را بخوانند که هرگز نخوانده‌اند.

۲. گروه رادبودوچرخه هم بی‌کار ننشسته و به‌مناسبت نوروز ۱۴۰۱، پادکست ویژه‌ی «لطفاً نشه فراموش عیدی بنده!» را آماده کرده است.



همیشه‌ی

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات: دوچرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچی توج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی چهارم: دوچرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

با سپاس از بخش‌های گوناگون روزنامه‌ی همشهری

سندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۴۰۱ / نمابر: ۲۳۰۲۳۴۸۴

پست الکترونیک: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر) و نیلوفر نیک‌بنیاد

آتلیه: علی مولوی (مدیر هنری) و ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری
ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و یکم
شماره‌ی ۱۰۷۳ (۴۲ الکترونیک)
پنج‌شنبه، ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۰
صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

نگاهی به چهار مناسبت مهم جهانی در هفته‌ی اول سال

روزهای برای طبیعت

● نفیسه مجیدی‌زاده

انرژی‌های جهان همیشه در کنار ما هستند، اگر چه حوصله نداشته باشیم در تعطیلات سال نو درباره‌ی آن‌ها بشنویم و بخوانیم. اما ما به آن‌ها نیاز داریم، چه فروردین باشد و چه مرداد! علمی به نام مدیریت به هم پیوسته‌ی آب، خاک، انرژی و غذا (پسماند) وجود دارد؛ یعنی همه‌ی منابع به هم پیوسته‌اند. پس صرفه‌جویی در یک بخش، به بخش‌های دیگر کمک می‌کند. به‌طور مثال مقدار آبی که برای تولید یک کیلووات ساعت الکتربسیسته مصرف می‌شود، عدد بسیار بزرگی است. مثلاً وقتی یک لامپ ۶۰ وات اگر به مدت ۱۲ ساعت در خانه روشن باشد، ۶۰ لیتر آب مصرف می‌شود. اگر این لامپ اضافه در خانه خاموش باشد، در مصرف آب برای تولید انرژی صرفه‌جویی می‌شود و در کنار صرفه‌جویی در آب، تولید دی‌اکسید کربن هم کم می‌شود؛ به همین سادگی.

در هفته‌ی اول فروردین، چهار روز جهانی جنگل، آب، هواشناسی و ساعت زمین را داریم و تکلیف سیزده‌به‌در و روز ملی طبیعت هم که مشخص است و همه این روز را خوب می‌شناسیم.

اول فروردین، روز جهانی جنگل

اگر به جنگل می‌رویم



اول فروردین، روز جهانی جنگل است و فروردین در کشور ما، آغاز سفرهای تعطیلات سال نو و تفریح در طبیعت و جنگل‌هاست. شاید بسیاری از ما وقتی در یک جنگل آتش روشن می‌کنیم یا زباله می‌ریزیم، نمی‌دانیم ما انسان‌ها از گیاهان جنگلی، دارو تهیه می‌کنیم. علاوه بر این محصولات بهداشتی مثل دستمال‌ها، اتانول برای ضدعفونی و حتی ماسک‌ها و لباس‌های محافظتی کارکنان پزشکی، از محصولات جنگلی مانند خمیر چوب و الیاف سلولزی تهیه می‌شود.

شاید نمی‌دانیم که براساس اعلام سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور فقط در سال ۱۳۹۹، بیش از ۲۱ هزار هکتار از جنگل‌های کشور بر اثر آتش‌سوزی از بین رفته و تخریب این جنگل‌های ارزشمند به دلایلی مثل تغییر کاربری مناطق جنگلی به مزارع کشاورزی و ساخت و سازها در دل جنگل‌ها و... تشدید شده است.

شعار سال ۲۰۲۱ میلادی سازمان ملل در این روز جهانی، احیای جنگل «راهی برای بهبودی و بهزیستی» بوده که فراخوانی جهت حفاظت و احیای اکوسیستم‌ها در سراسر جهان برای یک دهه (۲۰۳۰-۲۰۲۱) است.

سوم فروردین، روز جهانی هواشناسی

همه‌ی هواشناس‌های اطراف ما!

● یاسمن رضائیان

مامان می‌گوید: «چترت را توی کیفیت بگذار. هوای بهار

خبر نمی‌کند. یک دفعه باران می‌گیرد». بابا می‌گوید: «بگذار هوا را بررسی کنیم. اگر بارانی نباشد، می‌توانیم به جاده بزنیم.» برادرم که عاشق هواپیماهاست و خبرهایشان را دنبال می‌کند می‌گوید: «یک پرواز دیگر به خاطر شرایط بد جوی لغو شد.»

وضعیت هوا، جزئی جدانشدنی از زندگی روزمره‌ی ماست. این پیوند، بسته به سبک زندگی، پررنگ‌تر یا کم‌رنگ‌تر می‌شود. مثلاً برای کشاورزان و عشایر وضعیت هوا بسیار مهم است و زندگی هرروزه‌ی آن‌ها به هوا وصل شده است. برای شهرنشین‌ها این تأثیر کم‌تر است، اما هیچ‌وقت از بین نمی‌رود.

حتماً شما هم دور و اطرافتان آدم‌های مسنی را دیده‌اید که معتقدند خودشان یک‌پا هواشناس هستند. آن‌ها معمولاً می‌گویند: «ما با نگاه کردن به آسمان می‌فهمیم که این ابرها می‌بارند یا نه.» البته این حرف اشتباه هم نیست. تشخیص بارش از روی ابرها کار سختی نیست و ابرهای باران‌زا معمولاً تیره و قابل تشخیص هستند. این تیرگی نیز از هم‌رفت (کنوکسیون) داخلی آن‌ها ناشی می‌شود.

اما علم هواشناسی علمی است که تغییرات جوی را «پیش‌بینی» می‌کند. برای همین نیاز دارد قبل از این که ابرها در آسمان دیده شوند از تغییرات جوی خبر بدهد. این علم جذاب، از علوم گوناگون مانند جغرافیا، ریاضیات، فیزیک و دینامیک کمک می‌گیرد تا پیش‌بینی دقیقی از وضعیت هوا

ارائه بدهد. اگر پدر بزرگ من این مطلب را می‌خواند می‌گفت: «هواشناسی هم که خیلی وقت‌ها اشتباه پیش‌بینی می‌کند!» بله، درست است. تغییرات جوی آن قدر پیچیده هستند که نمی‌توان قطعی درباره‌ی آن‌ها صحبت کرد. برای همین است که هواشناسی «پیش‌بینی» می‌کند و با «قطعیت» صحبت نمی‌کند. هر لحظه ممکن است یک توده‌ی هوایی از جایی که پیش‌بینی نمی‌شده از راه برسد و همه‌ی احتمالات ما درباره‌ی هوای روز را به هم بریزد. این نشان می‌دهد طبیعت همواره از انسان قدرتمندتر است.

اما این که علم هواشناسی در نظر نسل‌های پیشین گاهی تا حد یک امر روزمره و ساده تنزل یافته شاید به خاطر این باشد که همواره در زندگی‌شان حضور داشته و چون با آن زندگی کرده‌اند، دیگر هواشناسی را یک علم پیچیده نمی‌دانند. اما هواشناسی یکی از پیچیده‌ترین و سنگین‌ترین علوم در دنیاست و آن چیزی نیست که عموم مردم فکر می‌کنند.

از نظر پدر بزرگ، هواشناسی همان چیزی است که خودش با تجربه به دست آورده است. برای همین هر وقت می‌گویم: «پر باران‌ترین فصل در تهران، بهار است نه پاییز.» پدر بزرگ با تعجب مرا نگاه می‌کند و می‌گوید: «پدر جان، همه می‌دانند پاییز پر باران‌ترین فصل سال است. درس‌هایت را خوب نخوانده‌ای!»

از نظر پدر بزرگ، هواشناسی همان چیزی است که خودش با تجربه به دست آورده است. برای همین هر وقت می‌گویم: «پر باران‌ترین فصل در تهران، بهار است نه پاییز.» پدر بزرگ با تعجب مرا نگاه می‌کند و می‌گوید: «پدر جان، همه می‌دانند پاییز پر باران‌ترین فصل سال است. درس‌هایت را خوب نخوانده‌ای!»

از نظر پدر بزرگ، هواشناسی همان چیزی است که خودش با تجربه به دست آورده است. برای همین هر وقت می‌گویم: «پر باران‌ترین فصل در تهران، بهار است نه پاییز.» پدر بزرگ با تعجب مرا نگاه می‌کند و می‌گوید: «پدر جان، همه می‌دانند پاییز پر باران‌ترین فصل سال است. درس‌هایت را خوب نخوانده‌ای!»

از نظر پدر بزرگ، هواشناسی همان چیزی است که خودش با تجربه به دست آورده است. برای همین هر وقت می‌گویم: «پر باران‌ترین فصل در تهران، بهار است نه پاییز.» پدر بزرگ با تعجب مرا نگاه می‌کند و می‌گوید: «پدر جان، همه می‌دانند پاییز پر باران‌ترین فصل سال است. درس‌هایت را خوب نخوانده‌ای!»

از نظر پدر بزرگ، هواشناسی همان چیزی است که خودش با تجربه به دست آورده است. برای همین هر وقت می‌گویم: «پر باران‌ترین فصل در تهران، بهار است نه پاییز.» پدر بزرگ با تعجب مرا نگاه می‌کند و می‌گوید: «پدر جان، همه می‌دانند پاییز پر باران‌ترین فصل سال است. درس‌هایت را خوب نخوانده‌ای!»

تصویرگری: حمزه داریسی



دوم فروردین، روز جهانی آب

همین کارهای ساده

دوم فروردین، روز جهانی آب است. در ایران در این روز خانه‌تکانی‌ها تمام شده و رکورد مصرف آب شکسته شده و کار از کار گذشته است!

بنا به محاسبه‌های مؤسسه‌ی منابع جهانی بیش از ۳۰ کشور در سراسر جهان با کمبود شدید آب روبه‌رو هستند که ایران در میان ۱۰ کشور اول جهان است!

کارشناسان نیز دلایل کمبود آب را در استفاده‌ی بی‌رویه و بیش از حد منابع آبی می‌دانند؛ به این معنا که میزان استفاده از منابع آبی بیش از میزان تولیدی است که در طبیعت صورت می‌گیرد. افزایش جمعیت در جهان، گرمایش زمین و آلودگی آب نیز از دیگر دلایل آن به شمار می‌روند.

اگر چه استفاده‌ی بیش از حد بخش صنعت و کشاورزی مهم‌ترین مسئله در کمبود آب هستند، اما بد نیست بدانیم مصرف روزانه‌ی آب هر کدام از ما هم نقش مهمی در پایداری منابع آبی دارند و همین کارهای ساده مثل مسواک‌زدن، دوش گرفتن، لباس شستن، خانه‌تکانی و... می‌توانند در کمبود آب کشورمان بسیار تعیین‌کننده باشند.

ششم فروردین، ساعت زمین

من چراغ‌ها را خاموش می‌کنم

هیچ شبی نیست که همه‌ی چراغ‌های زمین خاموش باشد! اما می‌شود چراغ‌های زیادی را خاموش کرد. حرکت جهانی «ساعت زمین» از سال ۲۰۰۷ میلادی آغاز شد و شاخه‌ی صندوق جهانی طبیعت در استرالیا ابتدا از ساکنان شهر سیدنی و سپس از ساکنان زمین دعوت کرد تا در آخرین شنبه‌ی ماه مارس هر سال از ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۱:۳۰، تمامی چراغ‌های غیر ضروری و وسایل برقی را خاموش کنند و به یاد بیاورند که تغییرات اقلیمی جدی است و مصرف انرژی باید با احتیاطی بیش‌تری صورت بگیرد و همه باید برای نجات زمین اقدام کنیم.

نخستین گرامی‌داشت ساعت زمین در ایران هم در سال ۱۳۹۰ و با خاموشی چراغ‌های برج میلاد در تهران انجام شد. طبق برآوردها، اگر ۳۰ میلیون مشترک برق در ایران، هر کدام تنها یک لامپ ۱۰۰ واتی از مصرف روشنایی خود را در همین بازه‌ی زمانی خاموش کنند، موجب صرفه‌جویی سه‌هزار مگاواتی مصرف انرژی می‌شوند.



سه پیشنهاد برای بازدید مجازی نوروزی

فرصتی برای عاشقان علم، کامپیوتر و شکلات!

یاسمن رضائیان



نمایشگاهی به طعم شکلات!

آدم‌ها در مقابل شکلات و کاکائو به دو دسته تقسیم می‌شوند. آن‌هایی که دوستش دارند و آن‌هایی که فکر می‌کنند این علاقه، عجیب و غیر منطقی است. اما اگر شما از طرفداران شکلات و کاکائو هستید حتماً بازدید از موزه‌ی شکلات برایتان جذاب خواهد بود.

موزه‌ی شکلات فقط یک موزه‌ی خشک و خالی نیست! این‌جا علاوه بر این‌که درباره‌ی تاریخچه‌ی کاکائو یاد می‌گیرید، با مراسم‌هایی در طول تاریخ آشنا می‌شوید که در آن‌ها کاکائو به شکل‌های گوناگون سرو می‌شده. بعد از آن، خودتان هم دست به کار می‌شوید و فرمولی ابداع می‌کنید تا شکلات خوش مزه‌ی خودتان را درست کنید. راستی، می‌دانستید در دوره‌ای از تاریخ، از شکلات به جای پول استفاده می‌شده؟ یعنی دانه‌های کاکائو آن قدر کمیاب و ارزشمند بوده‌اند که هر کس آن‌ها را داشته می‌توانسته به دیگری بدهد و به جایش وسایل مورد نیازش را تهیه کند.

در بخشی دیگر از موزه، با مراسم‌های شکلات‌درمانی آشنا می‌شوید. بله، در زمان‌های گذشته، شکلات برای خودش جایگاه و ابهتی داشته و برای درمان برخی از بیماری‌ها از آن استفاده می‌شده. بعد از بازدید از این نمایشگاه، هر وقت کسی از شما بپرسد اصلاً شکلات به چه درد می‌خورد؟ می‌توانید سخنرانی بلندبالایی از ارزش و اهمیت شکلات برایشان ارائه کنید!

برای بازدید مجازی از این موزه که در شهر کلن قرار دارد می‌توانید به نشانی زیر سر بزنید:

www.schokoladenmuseum.de



سفر مجازی به جهان‌های دیگر!

سرگرمی، همان چیزی است که هر نوجوانی از آن استقبال می‌کند. اما شما جزء آن دسته از نوجوان‌هایی هستید که دوست دارید به گذشته برگردید و سرگرم شوید؟ یا حتی به فضا بروید؟ اگر بله، پس باید بدانید این اتفاق در مرکز علمی کارنگی می‌افتد.

این مرکز، بخش‌هایی متنوع دارد. در یکی از نمایشگاه‌ها، به سال ۷۹ میلادی سفر می‌کنید تا از نزدیک شاهد فوران آتش فشان در پمپی باشید. این شهر ایتالیایی، پس از فوران آتش فشان از بین رفت و حالا ویرانه‌ای باستانی از آن باقی مانده است. پمپی که به شهر سوخته معروف است اکنون نیز یکی از جاذبه‌های توریستی ایتالیا محسوب می‌شود.

حالا از ماشین زمان پیاده شوید و با سرعت لباس فضایی‌تان را بپوشید! بله، اگر می‌خواهید فضانوردی را تجربه کنید پس دست‌دست نکنید. شاید این تنها فرصت شما برای تجربه‌ی فضانوردی باشد. برای شروع، می‌توانید مدل فضایی خودتان را طراحی کنید و با آن به سفر بروید. شما برای کشف جهان از همان ابزارهایی استفاده می‌کنید که دانشمندان ناسا استفاده می‌کنند.

در مرکز علمی کارنگی تعریف تازه‌ای از علم به‌دست می‌آورد. در گوشه‌ی بگویییم که اگر از آن دسته از نوجوان‌هایی هستید که میانه‌ی خیلی خوبی با درس و علم ندارند، با بازدید از این مرکز نظرتان تغییر خواهد کرد. پس منتظر چه هستید؟ به سایت مرکز علمی کارنگی سر بزنید تا نگاه تازه‌ای نسبت به علم به‌دست بیاورید. نشانی سایت این مرکز که در پنسیلوانیا قرار دارد هم این است:

www.carnegiesciencecenter.org



نمایشگاهی برای عاشقان کامپیوتر!

بیاید به ابتدای راه نگاه کنیم. اصلاً چه شد که کامپیوترها از زندگی ما سر در آوردند؟ حتماً می‌دانید که کامپیوترهای اولیه شبیه به کامپیوترهای امروزی نبودند؛ در واقع ماشین‌های حساب‌های بسیار بزرگی بودند و کارشان نگاه‌داشتن آمار و اطلاعات عده‌ها بوده است. پس طبیعی است که برای بازدید از این موزه، اول به تماشای چرتکه‌ها بروید.

در نمایشگاه دیگر، با تاریخچه‌ی شطرنج آشنا می‌شوید تا دودوتا چهار تا کردن را از این زاویه یاد بگیرید. شطرنج یک بازی فکری قدیمی است که یادگیری آن آسان است، اما برای مسلط شدن بر بازی زمانی طولانی نیاز دارد. در ادامه‌ی بازدید از این نمایشگاه، با نرم‌افزار شطرنج رایانه‌ای آشنا می‌شوید.

حالا به زمانی می‌رسید که «جئوسیتیز» (GeoCities) وارد دنیای مجازی شد. جئوسیتیز را یک جورهایی اولین شبکه‌ی اجتماعی می‌دانند؛ یک سرویس اشتراک‌گذاری که به وب‌مسترها اجازه می‌داد صفحه‌های ساده‌ای در وب ایجاد کنند و اطلاعاتی را به اشتراک بگذارند. اما تاریخ کامپیوتر و فضای مجازی به شما نشان می‌دهد چه‌طور میلیون‌ها صفحه‌ای که در جئوسیتیز ایجاد شده بود، در نهایت از بین رفت تا شبکه‌های اجتماعی به رشد خود ادامه بدهند. راستی، آن همه اطلاعاتی که رد و بدل شده بود، حالا کجاست؟!

برای بازدید مجازی از موزه‌ی تاریخ کامپیوتر که در کالیفرنیا قرار دارد می‌توانید به نشانی زیر سر بزنید:

www.computerhistory.org

عکس

● ریحانه نوری



ابر؛
سایه‌ی پدر
کوه؛
شانه‌های محکم‌ش!
رود؛
نغمه‌های مادر است
خواهرم؛ درخت
خنده‌اش شکوفه‌های صورتی!
باد؛
های و هوای بازی برادر است...
دور هم که جمع می‌شویم؛
عکس خانوادگی، بهار می‌شود!

خبر خیر

● زهرا داوری

سوار بر دوچرخه نسیم
رسید قاصدک ز دور دست
رکاب زد به دشت‌ها رسید
کمی کنار سنگ و گل نشست
خبر برای هر چه رود داشت
برای باغ و راغ و دشت و کوه
برای آسمان مهربان
و جنگل بزرگ و باشکوه
برای این و آن خبر چه داشت
خبرنگار واحد خبر؟
تولد بهار نازنین
چه مزده‌ای از این قشنگ‌تر؟

باز هم همان

حکایت همیشگی

● غلامرضا بکتاش



ثانیه به ثانیه
تا دقیقه‌ی نود بدوبدو
سال کهنه
سال نو
سال کهنه
سال نو...



تصویرگری: اودهیایا چانیران

دوپیتی‌های باران بهاری

● سیدحبيب نظاری

۱

تو می‌بخشی دوباره جان به گل‌دان
شبیه بارش باران به گل‌دان
همیشه چشم در راه تو هستند
تمام غنچه‌ها گل‌دان به گل‌دان

۲

چراغ روشنی در دست، باران
به جمع تشنه‌ها پیوست، باران
من و تو چتر خود را باز کردیم
رسید و چتر ما را بست باران



تصویرگری: دن کارشن

در بازار میوه‌ی شب عید

● حسین تولانی



تصویرگری: پتوکارزا

دو فرجه

۲

فقط مانده کمی از عمر تقویم
دوباره مژده و اخبار ترمیم
هراس و دلهره چون که شنیدیم
شده بازار میوه باز تنظیم

۴

یکی سلطان میوه توی بازار
یکی سلطان آجیلان بسیار
یکی سلطان شیرینی و چاکلت
تمام مردمان ناچار و بیچار

۱

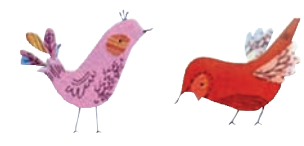
شب عید و بلای آن چنانی
هجوم ازدهای گران‌ی
رجز خوان، گوجه با برچسب قیمت:
(منم یک میوه‌ی خاص جهانی!)

۳

میان آن همه تصمیم و شیوه
شده اینترنتی بازار میوه
و قیمت‌ها ولی آقا تراز قبل
به کام پرتقال و سیب و کیوه!

انق‌های جدید قرن!

سیدسر و ش طباطبایی پور



روزهای آخر سال در جمعی نوجوانانه، کتاب «سه‌شنبه‌ها با موری» را در کلاس می‌خواندیم؛ آن‌هم به شکل گروهی و دسته‌جمعی! خیلی خوش می‌گذشت. هر چند صفحه را یکی می‌خواند و بقیه هم چاکراهای ورود آگاهی‌شان باز بود. در بخش‌های پرچالش کتاب هم با یک‌دیگر بحث می‌کردیم و تجربه‌های زندگی‌مان را با هم به اشتراک می‌گذاشتیم؛ و البته گاهی هم بگو بخند!

با این‌که «موری»، استاد دانشگاه و شخصیت اول داستان، در بستر مرگ بود، اما همه‌ی حرف‌هایش به «میچ»، نویسنده‌ی کتاب و شاگردش، در باره‌ی زندگی بود؛ در باره‌ی زنده‌بودن، زنده‌شدن، تازه‌شدن...!

یک‌هوش صدای چهچه‌گنجشکی، توی کلاس پیچید و سؤال‌ی، فکر بچه‌ها را به خودش مشغول کرد:

«چه کنیم که ما هم مثل بهار طبیعت، نو شویم، بروییم و گل بدهیم؟»

پیشنهادهای بچه‌ها برای ایجاد تغییر در سال جدید، کلی رنگی‌رنگی و جذاب بود؛ آن‌قدر جذاب که با هم قرار گذاشتیم هر کدام از پیشنهادها را به گنجشکی بسپاریم تا آن‌ها را به گوش شما هم برسانند؛ شاید شما هم هوس تغییر به سرتان زد و با سلیقه‌ی خودتان، رویش دوباره‌ای کردید.

عماد:

مسیر خانه تا مدرسه‌ی من، طولانی است و دور و دراز. دلم می‌خواهد در سال جدید، به‌جای این‌که در طول مسیر، به فکر چیزهای بی‌خودی باشم، بیشت‌تر به اطرافم نگاه کنم؛ به مغازه‌ها، به مردم، به ماشین‌ها، به درخت‌ها، به فرم در خانه‌ها و...

حالا که دارم درباره‌ی این موضوع حرف می‌زنم، اطمینان دارم کلی چیز جدید انتظارم را می‌کشند؛ اطمینان دارم که خیلی چیزها هست که تا به حال در این مسیر تکراری و هرروزه، ندیده‌ام و همین موضوع، حتماً تغییری در دیدگاه من به زندگی ایجاد خواهد کرد.



پرهام:

زبان جدید، دنیایی جدید است برای برقراری ارتباط با جهان! تصمیم دارم یک زبان جدید یاد بگیرم، زبانی مثل فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی. فکر می‌کنم در این صورت از خودم راضی باشم.

حسام:

البته که درس و مشق، برای من جذاب است، اما فکر می‌کنم برنامه‌های مدرسه ناخودآگاه دارند ما نوجوان‌ها را شبیه هم می‌کنند؛ یعنی مدرسه چندان برنامه‌ای برای علایق و استعدادها منحصر به فرد من ندارد. همه‌ی ما تمرین‌های ریاضی، علوم و ادبیاتمان تکراری و یکسان است و حتی مثل هم در یک آزمون یکسان شرکت می‌کنیم. پس ناخودآگاه در بهترین حالت ممکن، اگر با برنامه‌ی مدرسه پیش برویم، شبیه هم می‌شویم؛ اما من آدمی خاص و منحصر به فرد هستم. در سال جدید تصمیم دارم در کنار انجام برنامه‌های مدرسه، کمی هم برای خودم وقف بگذارم. یعنی زمانی از روز را به کارهایی اختصاص دهم که از انجام آن‌ها از ته دل، لذت می‌برم. روزی یک ساعت، نیم ساعت یا حتی ۱۰ دقیقه! اما حتماً لحظاتی از ساعت‌های شبانه‌روز را به انجام کارهایی اختصاص دهم که حال می‌کنم!

نیما:

حوصله‌ی یک تغییر اساسی و بزرگ را ندارم. چند سال است جزوه‌هایم را با دو رنگ آبی و قرمز می‌نویسم؛ حالا تصمیم دارم رنگ خودکارهایم را عوض کنم؛ مثلاً بنفش و نارنجی... همین تغییر برای من کافی است.



فرید:

حالا که به گذشته‌ی خودم نگاه می‌کنم، ضعفی بزرگ جلوی چشمم رژه می‌رود: معمولاً کارهایم را نصف‌ونیمه رها می‌کنم و این موضوع مرا اذیت می‌کند. الان یک راه‌حل به ذهنم رسید؛ این‌که در سال جدید، هر

امیرحسین:

وقت خواستم کار جدیدی را شروع کنم، یک قرار تشویقی یا تنبیهی هم برای خودم در نظر بگیرم. مثلاً اگر مطالعه‌ی کتاب جدیدی را آغاز کردم، با خودم قرار بگذارم اگر آن را به پایان رساندم، یک پیتزا، خودم را مهمان کنم و اگر نصفه رهاش کردم، برای تنبیه، یک یا چند شب، خودم را از تماشای بازی‌های فوتبال اروپایی محروم کنم که خیلی به آن‌ها علاقه‌مندم.



سعید:

دلم می‌خواهد در رفتارم تغییر ایجاد کنم. مثلاً من زود عصبانی می‌شوم؛ دوست دارم برای تغییر، تمرکز روی این موضوع باشد.

محمد مهدی:

مدتی برنامه‌های روزانه‌ی خودم را روی کاغذی ثبت و ضبط می‌کردم. انجام این کار خیلی برایم خوب بود. اول این‌که دیگر بعید بود انجام کاری را، چه درسی و چه غیردرسی فراموش کنم؛ اما مهم‌تر از آن، اعتماد به نفسی بود که پیدا می‌کردم.

تصمیم دارم، همین روزها، این کار را دوباره انجام دهم. وقتی روی کاغذ، کاری را یادداشت کنم و به نشانه‌ی انجام آن، جلوی علامتی می‌گذارم، کلی خوش به‌حالم می‌شوم و روحیه می‌گیرم. آخر، من گاهی فراموش می‌کنم که چه کارهای مهم و خوبی انجام داده‌ام و همین موضوع، مرا غمگین و افسرده می‌کند.

سیدعلی سینا:

دلم می‌خواهد در سال جدید، کمی هدفمندتر کتاب بخوانم یا فیلم ببینم. مثلاً تصمیم دارم یک کارگردان مطرح ایرانی یا خارجی را انتخاب و همه‌ی فیلم‌هایش را تماشا کنم. یا به یک نویسنده یا شاعر گیر بدهم و همه‌ی کتاب‌ها یا اشعارش را بررسی کنم. حس خوبی به من می‌گوید این شکل تماشای فیلم یا مطالعه‌ی کتاب، مرا با آن کارگردان یا نویسنده مانوس‌تر می‌کند و با افکار و اندیشه‌هایش، آشنا‌تر!



آرمین:

کمی به فکر تغییرات ظاهری هستم. یعنی معتقدم همین تغییرات ظاهری، حال مرا خوب می‌کند و روی روحیه‌ی من اثر مثبت می‌گذارد. مثلاً تصمیم دارم تا تعطیلات عید شروع شد، دکور اتاقم را تغییر بدهم، جای میز و تخت و کمدم را عوض کنم. حتی تصمیم دارم اگر خانواده اجازه بدهند، اتاقم را خودم رنگ بزنم. شنیده‌ام چند سال است غلتک‌هایی به بازار آمده که رنگ‌زدن را راحت کرده. دوست دارم اتاقم را خوش‌رنگ و آب کنم.

محمد امین:

مدتی است به این موضوع فکر می‌کنم که من صبح‌ها، یا خیلی با عجله از خانه خارج می‌شوم، و یا این‌که بدودو، سر کامپیوتر و کلاس‌های مجازی می‌روم. تا آخر شب هم مشغول نوشتن تکالیفم هستم و کم‌تر فرصت می‌کنم از بودن در کنار مادر و پدرم لذت ببرم. تصمیم دارم در سال جدید، حتماً ساعتی را در شبانه‌روز، فقط به خانواده اختصاص دهم.



امیررضا:

برنامه‌ی متفاوت من برای سال جدید این است که هرروز یا یک‌روز در میان، یک مطلب جدید مختصر و مفید یاد بگیرم و حتماً آن را به یک نفر هم یاد بدهم.

مسیح:

تصمیم دارم از این به بعد، علاوه بر دوستان نزدیکم، مشخصات آدم‌هایی را که در مسیر زندگی‌ام قرار گرفته‌اند، در دفتری یادداشت کنم؛ مثل راننده‌سرویس، فروشنده‌ی سوپر محل و... در آینده با نام و مشخصات تعداد زیادی آدم مواجه خواهیم بود که در زندگی من نقشی هرچند اندک داشته‌اند و شاید بتوانم روی آن‌ها در آینده هم حساب کنم. یادآوری این موضوع برای من ارزشمند است.

علی:

خواب... خواب... خواب! خیلی کمبود خواب دارم. حتی فکر می‌کنم همین موضوع، باعث شده در درس‌ها کمی افت پیدا کنم. حتماً یک دل‌سیر می‌خواهم و برنامه‌ی خواب خودم را در سال جدید منظم‌تر می‌کنم.



عرفان:

کمی با وزن خودم مشکل دارم و تصمیم گرفتم در سال بعد رژیم بگیرم. البته که می‌دانم به سرعت چاق نشده‌ام و به همان نسبت، از خودم انتظار هم ندارم به سرعت لاغر شوم؛ آهسته و پیوسته!



تصویرگری: ایوان دویونیک

سال تحویل بی مقدمه

بهار سال تحویل شد. همه یکدیگر را به گرمی در آغوش گرفتند حیف مینا امانی (۱۶ ساله از بن (چهار محال و بختیاری) سرد هستند.



زینب محمدی از شهر قدس



عکس: فرید زینالی از تبریز



تصویرگری: ملیکا غلامی از تهران

یقین

ماهی که بر قصد و دل تنگ را آب کند، شکوفه‌ی ماه که بشکفتد و باغ را بی خواب کند، و کاسه‌ی چینی مادر بزرگ از سین سمنو لبریز شود، می‌رسی. بهار نمی‌شود که نیاید.

غزل علی بیگی ۱۷ ساله از بن (چهار محال و بختیاری)

انتظار

عید از راه نرسیده بود مادرم گندم‌ها را خیس کرده بود عید از راه نرسیده بود خواهرم با ماهی قرمز به خانه آمد عید از راه نرسیده بود پدر کفش‌هایش را وصله کرده بود عید از راه نرسیده بود من هفت سین را گوشه‌ی اتاق چیده بودم و به انتظار بهار نشسته بودم پویا عنایت ۱۴ ساله از گنبدکاووس



عکس: یاسمن سادات شریفی از آراک

گلباران

مادرش بود. به طرف مادرش دوید و او را محکم بغل کرد. انگار تمام دنیا و نعمت‌های جهان را به او داده بودند. تا نیمه‌های شب با مادرش صحبت می‌کرد و مادرش هم به حرف‌هایش گوش می‌داد. انگار می‌خواست حسرت تمام روزهایی را که نمی‌توانست با مادرش صحبت کند جبران کند. وقت خواب بود. مادرش گفت: «پسر عزیزم! از این که امروز دیدمت، خیلی خوشحالم و قول می‌دهم بیش تری به خانه بیایم.» با مادرش خداحافظی کرد و با خوشحالی به خواب رفت. و چه خواب خوبی دید! مردم جشن گرفته بودند؛ جشن پیروزی بر کرونا! همه، گل به دست، در دو طرف خیابانی که از میدان مرکزی شهر تا بیمارستان امتداد داشت ایستاده بودند. فرشتگان سفیدپوش از خیابان می‌گذشتند و برای مردم دست تکان می‌دادند و مردم آن‌ها را گلباران می‌کردند. مادرش را در بین فرشتگان دید و گل به دست به طرفش دوید. فرشته، زیر باران گل، او را به آغوش کشید.

امیرمه‌راس صلواتی پایه‌ی نهم از گلپایگان

بی‌صبرانه منتظر دیدنش بود. هر روز بعد از این که کلاس‌های آنلاینش به اتمام می‌رسید، با سرعت درس‌هایش را می‌خواند و روبه‌روی پنجره می‌نشست و تا زمانی که خورشید چهره‌ی نورانی‌اش را از دست می‌داد، هم چنان منتظر آمدن او بود؛ اما سرانجام ناامید می‌شد. آن شب وقتی با ناامیدی به رخت‌خوابش می‌رفت، تلفن خانه زنگ زد. گوشی را برداشت. مادرش بود. همان کسی که هر روز، از ظهر تا شب، انتظار آمدنش را می‌کشید. با خوشحالی با مادرش صحبت کرد و ماجرا را برایش او تعریف کرد. مادرش گفت: «می‌دانی که خیلی دوستت دارم و خیلی دوست دارم دوباره چهره‌ی زیبایت را ببینم، اما خودت بهتر می‌دانی که بسیاری از مردم با کرونا دست‌وپنجه نرم می‌کنند و اگر من و همکارانم از آن‌ها مراقبت نکنیم، شاید دیگر رنگ زیبای این جهان را نبینند.»

آن روز و روزهای بعد هم، با این که امیدی به آمدن مادرش نداشت، جلوی پنجره می‌نشست، بلکه معجزه‌ای اتفاق بیفتد. تا این که یک روز ناگهان صدای بلندی در خانه پیچید؛ صدای زنگ در بود! با هیجان به سمت در رفت. نمی‌توانست باور کند،

مجموعه‌ی راورق پرنده

• نیلوفر نیک‌بنیاد

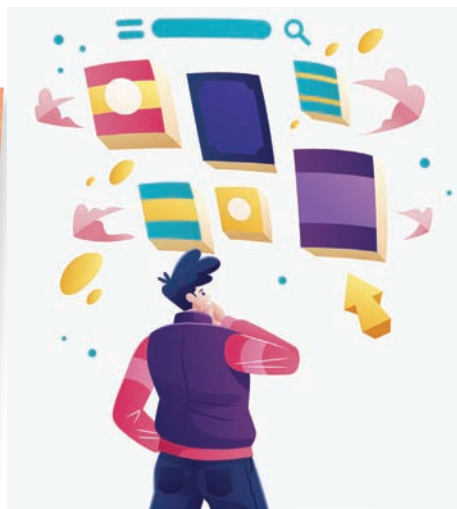
۱. سبیل

شاید فکر کنید کتاب‌های تصویری فقط برای کودکان است اما باید بگویم «سبیل» به خاطر موضوع جالبی که دارد نه فقط به درد کودکان، که به درد نوجوانان و بزرگسالان هم می‌خورد. این کتاب ماجرای پادشاه خودپسندی است که دلش می‌خواهد از صبح تا شب، همه‌ی مردم کشورش فقط از او تعریف و تمجید کنند، غافل از اینکه یک روز بالاخره صبر مردم سر می‌رسد و تصمیم می‌گیرند خواسته‌هایشان را به گوش پادشاه برسانند.



سبیل

نویسنده: مک بارت
مترجم: مسعود ملک‌یاری
ناشر: انتشارات پرتقال
قیمت: ۲۳ هزار تومان



چه طور است امسال در کنار هفت سین همیشه خانواده، یک هفت سین هم برای دل خودمان بچینیم؟

هفت سینی که هم متنوع باشد، هم بتوانیم تک تک سین‌هایش را ورق بزنیم و هم مطمئن باشیم که در کنار لحظات خوشی که برایمان رقم می‌زند، به آگاهی‌مان هم اضافه می‌کند.

این شما و این هم هفت کتاب نوجوان‌پسند و خواندنی برای تعطیلات نوروز که نام همه‌شان با «س» شروع می‌شود!



۳. سرخ‌های چوب کبریتی

«سرخ‌های چوب کبریتی» ماجرای هیجان‌انگیز زندگی پسر بچه‌ای به اسم کارن را روایت می‌کند که حسابی باهوش است اما هیچ‌کس او را حساب نمی‌کند. کارن سعی می‌کند با کارآگاه بازی ماجرای قتل پیرمردی را که حتی پلیس هم اهمیتی به کشته شدنش نداده بود، حل کند. در این کتاب یک داستان پراز خطرات رمزآلود منتظر شماست.

سرخ‌های چوب کبریتی

نویسنده: کیم اسلیتر
مترجم: نسترن فرخ‌دوست
ناشر: انتشارات هوبا
قیمت: ۷۹ هزار تومان

۲. ستاره

«ستاره» داستان دختر نوجوانی است که مادرش را از دست داده و هنوز با این بحران کنار نیامده که پدرش تصمیم می‌گیرد با یک خانم افغان ازدواج کند. در واقع اگر داستان‌های واقع‌گرا را دوست داشته باشید، این رمان محدثه گودرز نیا را هم مثل کتاب قبلی‌اش، «شاهزاده خانمی در مترو» دوست خواهید داشت.

ستاره

نویسنده: محدثه گودرز نیا
ناشر: انتشارات پیدایش
قیمت: ۲۸ هزار تومان



۵. سلحشوران پارله‌آن

«سلحشوران پارله‌آن» موضوعی فانتزی و اسطوره‌ای دارد. داستان آن در سرزمینی شبیه به ایران باستان اتفاق می‌افتد و سلحشوران پارله‌آن مجبورند در فصل‌های مختلف این کتاب با موجوداتی ترسناک و خوف‌آور که گاهی انسانند، گاهی جادوگر مبارزه کنند. این کتاب یک پیشنهاد بی نظیر برای علاقه‌مندان به داستان‌های فانتزی است.

سلحشوران پارله‌آن

نویسنده: علی خواسته
ناشر: انتشارات افق
قیمت: ۱۳۵ هزار تومان



۴. سلام همسایه

«سلام همسایه» اسم یک مجموعه‌ی ۷ جلدی است که تا به حال سه جلد آن را انتشارات صاد منتشر کرده است. کتاب‌ها از روی یک بازی به همین اسم نوشته شده‌اند و ماجراهای ترسناک و مرموزی از مرگ، دزدی، غیب شدن آدم‌ها و... را روایت می‌کنند. اگر دل و جرئتش را دارید، این مجموعه یک پیشنهاد وسوسه‌برانگیز برای تعطیلات نوروزتان است.

سلام همسایه، جلد‌های اول تا سوم

نویسنده: کارلی آنه‌وست
مترجم: رامبد خانلری
ناشر: انتشارات صاد
قیمت: ۱۶۱ هزار تومان

۶. سیرک سیاه

شاید شما یکی از دوست‌داران محیط زیست باشید. اگر این طور است، حتماً کتاب «سیرک سیاه» را در برنامه‌ی مطالعه‌تان جا بدهید. این کتاب داستان دختری به اسم نلی را تعریف می‌کند که همراه خانواده‌اش به سیرک می‌رود و در یکی از برنامه‌ها توسط شعبده‌باز به روی صحنه دعوت می‌شود اما وقتی پایش به زیرزمین سیرک می‌رسد، صحنه‌ی عجیبی می‌بیند؛ صحنه‌ای از وضعیت ناخوش‌آیند حیوانات و شکنجه‌ی آن‌ها.

سیرک سیاه

نویسنده: مهدی رجبی
ناشر: انتشارات نردبان
قیمت: ۱۲ هزار تومان



۷. سیزده معما

اگر از آن نوجوان‌های علاقه‌مند به کتاب‌های کارآگاهی هستید، «سیزده معما» بهترین پیشنهاد نوروزی برای شماست. این کتاب که اولین رمان آگاتا کریستی با شخصیت خانم مارپل است، ۱۳ داستان کوتاه کارآگاهی و جذاب دارد و می‌تواند لحظات خوشی را برایتان رقم بزند.

سیزده معما

نویسنده: آگاتا کریستی
مترجم: مهوش عزیز
ناشر: انتشارات هرمس
قیمت: ۴۹ هزار تومان

